

## اسطوره و تاریخ

• مصطفی باباخانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی تاجیکستان

پرواضح است که اسطوره و تاریخ بحثی بسیار درازدامن است و می توان درباره ی این دو موضوع جداگانه و یا روی هم سخنان فراوانی گفت، چنان که اسطوره پژوهان و تاریخ پژوهان درباره ی هر کدام از زاویه های مختلف کتابها و مقالات فراوان نوشته اند.

گرچه عنوان اسطوره و تاریخ برای نوشتار حاضر بسیار کلی می نماید، اما سعی و هدفم بر این است که با پرهیز از کلی گویی، با چیدن برخی دیدگاه های صاحب نظران این دو حوزه کنار هم و شرح و تحلیل و برجسته کردن آنها گوشه هایی از ارتباط و پیوند اسطوره با تاریخ و یا تاریخ با اسطوره (از حیث تأثیر گذاری و تأثیر پذیری) را به اختصار مشخص نمایم.

«اسطوره ها آینه هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره ها منعکس می کنند و آنجا که تاریخ و باستان شناسی خاموش می ماند، اسطوره ها به سخن درمی آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردست ها به زمان ما می آورند و افکار بلند و منطق گسترده ی مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می گذارند» (هینلز، ۱۳۸۶: ص ۹). این عبارات، سطرهای آغازین پیش گفتار مترجمان کتاب شناخت اساطیر ایران - آموزگار و تفضلی - بر آن کتاب است، که حاصل یک عمر پژوهش، ممارست و اندیشه در مطالعات اسطوره شناسی و تاریخ است. امروزه دیگر بر همگان آشکار است که تمام حوزه های علمی و فرهنگی بر هم تأثیر می گذارند و از هم تأثیر می پذیرند؛ اسطوره هم که با تدوین و طبقه بندی و تفسیر و تأویل به صورت علم درآمده و ما از آن به مطالعات اسطوره شناسی یاد می کنیم، در تمام حوزه های علوم انسانی رد پای از خود به جای گذاشته است. در واقع اسطوره با تاریخ و باستان شناسی، چنان که از گفتار فوق برمی آید، پیوند وثیق و محکمی می یابد، به طوری که مورخ و یا باستان شناس برای تکمیل مطالعات خود و به دست آوردن اطلاعات بیشتر و نیز پر کردن جاخالی ها و مجهولات زمانی و تاریخی که دیگر اسناد تاریخی و باستان شناسی پاسخ گوی آنها نیست، از اسطوره ها استفاده می کند. جان هینلز در این باره می گوید: «به مفهومی کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیرا اسطوره دیدگاه های انسان را درباره ی او و جهانش و تحول آن دربردارد» (جان هینلز، ۱۳۸۶: ص ۱۶۳).

شاید عجیب به نظر برسد که تا پیش از حفاری باستان شناسان در دوره های متأخر، تاریخ نگاران خود را از اسطوره نگاران متمایز می کردند و روایات اسطوره نویسان را نامحتمل می پنداشتند و فقط نوشته های خود را - که اتفاقاً آن هم ریشه در اساطیر داشت - حقیقت می پنداشتند؛ ر کس وارنر در پیش گفتار

دانشنامه‌ی اساطیر جهان به خوبی این موضوع را مطرح کرده و توضیح داده است. وی در این باره می‌نویسد: «... تاریخ‌نگاران مدعی بودند که حقایق درباره‌ی آنچه که واقعاً رخ داده می‌نویسند و می‌پنداشتند که نویسندگان اساطیر، افسانه‌پردازی می‌کنند و اغلب افسانه‌هایی نامحتمل، نادرست و بیشتر (چنان که افلاطون می‌پنداشت) افسانه‌های غیراخلاقی را بازگو می‌نمایند. از سوی دیگر، همین تاریخ‌نگاران هرگز در راست‌بودگی برخی اسطوره‌ها، به‌ویژه داستان‌های مربوط به جنگ تروا، تردید نداشتند. در سده‌ی نوزدهم میلادی بود که پژوهندگان مدعی شدند که همه‌ی اسطوره‌ها غیرتاریخی‌اند؛ جنگ تروا هرگز رخ نداده و «هومر» که به‌زعم آنان اصلاً وجود خارجی نداشت، هیچ به‌جز پرتوی، سرشت یک «اسطوره‌ی خورشیدی» را رقم زده است. آنگاه اشلیمان، (باستان‌شناس آلمانی که در تروا و میسنا حفاری کرده است) در برابر خشم پژوهندگان، عملاً در شهر تروا به حفاری پرداخت و بسیاری از باستان‌شناسان ادوار متأخر تأیید کرده‌اند که بیشتر «اسطوره‌ها»ی هومر و اسطوره‌های دیگر، مانند «کتاب مقدس» درباره‌ی توفان و برج بابل اساساً راست بوده است.

امروزه عموماً پذیرفته‌اند که اسطوره و افسانه می‌تواند ریشه در حقایق تاریخی داشته باشد و اغلب این طور بوده است. البته موضوعات اساطیری بسیاری هم وجود دارند که به‌جز در یک مفهوم بسیار ضعیف، اصلاً ریشه‌ی تاریخی ندارند» (وارنر، ۱۳۸۷: ص ۱۳).

گفتار رکس وارنر علاوه بر این که نظر تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان را پیش و پس از حفاری‌های باستان‌شناسان نسبت به اساطیر معلوم می‌نماید، ارتباط و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این سه حوزه را بر هم نیز مشخص می‌کند. معمولاً کتاب‌های تاریخی‌ای که ما به‌عنوان تاریخ عمومی می‌شناسیم و در آن از ابتدای عالم و آدم سخن رفته است، درخصوص مسائل و موضوعاتی که با آغاز هستی و آفرینش انسان و جهان و یا به‌طور کلی با آغازین‌ها سروکار دارد، متکی بر اسناد تاریخی نیست، بلکه از اسطوره‌ها استفاده شده است. هر تاریخ‌نگاری در هر صورت باید برای نوشتن اثر تاریخی خود مبدئی داشته باشد تا بتواند از همان جا مطالب خود را آغاز کند؛ اما آنچه با آغازین‌ها ارتباط دارد، دیگر تاریخی نیست، بلکه اسطوره‌ای است؛ چنان که پتازونی، محقق ایتالیایی، در این باره می‌گوید: «میت (myth) افسانه نیست، بلکه تاریخ است، تاریخ واقعی و نه تاریخ دروغین، داستانی واقعی که به علت محتوای خود، حکایت از وقایع حقیقی می‌کند؛ یعنی آغاز وقایع بزرگ ازلی: آغاز جهان، آغاز بشریت، آغاز زندگی و مرگ، آغاز آتش، آغاز آیین، آغاز مراسم تشرف [به آیین سَری]، آغاز جامعه‌ی شمنی و نیروهای درمان‌بخشنده‌ی آن، وقایع دیرینه‌ای که معطوف به زمان دور گذشته است که آغاز و مبدأ زندگی امروزی است و براساس آن، ساخت فعلی جامعه نظام یافته است...» (شایگان، ۱۳۸۱: صص ۱۰۵-۱۰۶، به نقل از: R.Pettazoni: *Mitie leggendì Torino*, Vol. I, P.V (۱۹۴۸)

اعتقادات دوران باستان بسیار مفید است...» (آموزگار، ۱۳۸۱: ص ۵-۶)؛ پس همچنان که واحد دوست می‌گوید: «از آنجایی که اسطوره‌ها بنیاد و پایه‌ی «تاریخ» کهن هستند، بی‌گمان برای رهیافت بدان تاریخ، هیچ وسیله‌ای جز اسطوره‌ها نداریم؛ گفتن این که اسطوره «تاریخ» است، خردمندانه می‌نماید؛ چه تاریخ هم چیزی جز «سرگذشت‌ها و بازگویی پیشینه‌ها» نیست و اسطوره سرگذشت و بازگوکننده‌ی کهن‌ترین پیشینه‌هاست» (واحد دوست، ۱۳۸۱: ص ۲۱۶). شایان توجه است که آن بخش از سخن واحد دوست را که اسطوره را عین تاریخ می‌داند باید با احتیاط نگریم؛ زیرا اسطوره با باور و اعتقادات قلبی انسان‌ها ارتباط پیدا می‌کند و وارد دایره‌ی امور قدسی و ماورایی می‌شود؛ ولی تاریخ جنبه‌ی دینی و اعتقادی ندارد و فقط می‌تواند بازگوکننده‌ی آن باورها و اعتقادات و به‌طور کلی امور قدسی باشد. الیاده درخصوص امور قدسی و اساطیری و امور تاریخی بدون این که این را عین آن بداند، مسأله‌ی زمان اسطوره‌ای و زمان تاریخی را پیش می‌کشد و می‌گوید: «زمان مقدس و اساطیری، منشأ زمان وجودی و تاریخی نیز هست و مایه‌ی هستی آن‌هاست، زیرا زمان مقدس، نمونه‌ی مثالی زمان تاریخی است» (الیاده، ۱۳۸۸: صص ۸۰-۸۱). البته می‌توان سخن واحد دوست را این گونه تصحیح و تکمیل کرد که در گذشته و تا پیش از شکل‌گیری دانش اسطوره‌شناسی، اسطوره عین تاریخ به‌شمار می‌رفت؛ کامران فانی در این باره می‌گوید: «در گذشته اسطوره عین تاریخ بود، ما با شاهنامه زندگی می‌کردیم، شاهنامه امروزه از نظر ما منبع عظیم اسطوره‌شناسی است، اما در گذشته شاهنامه خود تاریخ و فراز و فرود آن تلقی می‌شد. به نظر من از زمانی که کشف کردیم که یک تاریخ داریم و در کنار آن یک اسطوره، اسطوره‌شناسی در ایران آغاز شد» (حسن‌زاده و ملک‌زاده، ۱۳۸۱: صص ۱۴-۲۳). مؤلف جامی نیز همچون فانی سخن از آمیخته بودن تاریخ با اسطوره تا صد سال پیش و شناور بودن مرز تاریخ و اسطوره به میان آورده در این باره می‌نویسد: «... برای بسیاری از ملل کهنسال تا صد سال پیش که تاریخ‌نگاری علمی پا گرفت، همواره تاریخ با اسطوره در آمیخته بوده است و از جمله کتب تاریخی مربوط به ایران (از تاریخ بدعی تا نسخ‌التواریخ) نمونه‌ی آشکار این تنوع درک تاریخی است. به همین جهت است که در تاریخ ایران، معمولاً هم، شخصیت‌های تاریخی با هاله‌ای از اسطوره همراه شده‌اند (مثل کوروش، بهرام گور ساسانی، محمود غزنوی و یا شاه عباس صفوی). به عبارت دیگر شناور بودن مرز تاریخ و اسطوره سبب شده که شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای به هم درآمیزند» (مؤلف جامی، ۱۳۸۸: پاورقی ص ۴۰).

در ادامه‌ی سخن پیشین که گفتیم تاریخ برای تکمیل معلومات خود از اسطوره‌ها استفاده می‌کند و همچنین مورخی که به آغازین‌ها می‌پردازد ناچار است که برای مبدأ گارش از اسطوره‌ها شروع کند، می‌خواهم برای نمونه از کتاب آفرینش و تاریخ یاد کنم. این کتاب که عنوان عربی آن، *أبدء و التاریخ* است، خود عنوان به ما می‌گوید که در آن به موضوعاتی پیرامون آغاز تاریخ بشر پرداخته شده است؛ آغازین‌ترین و کهن‌ترین مسأله‌ی اساسی بشر هم آفرینش او به‌شمار می‌رود؛ مسائل آفرینش هستی را هم که اسطوره‌ها برای ما روایت کرده‌اند... مقدسی مؤلف کتاب، به گفته‌ی استاد شفیعی کدکنی «یکی از خردگرایان عصر خویش و یکی از مدافعان خردگرای اندیشه‌ی اسلامی» است (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۵۱)؛ سال تألیف کتاب هم «سیدوینچه‌پنج هجری است» که آن دوران را «درخشان‌ترین ادوار تاریخ تمدن عصر

اسلامی» دانسته‌اند؛ «دوره‌ی خردگرایی و اومانیسم، عصر فارابی و رازی و اخوان‌الصفاء؛ این کتاب «در حقیقت تصویری است جامع از تلقی مردمان باستان و سه قرن اول عصر اسلامی نسبت به جهان، از آغاز آفرینش تا پایان آن» (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۵).

حال چنین کسی با توصیفاتى که از خردگرایی اش آمد، تاریخ نوشته است؛ با خردورزی و عقل‌اندیشی‌ای که دارد نمی‌بایست به اسطوره‌ها می‌پرداخت، اما اگر به دوران اساطیری یا تاریخ اساطیری توجه نمی‌کرد تاریخش ناقص می‌بود؛ از این رو وی ناچار است برای پر کردن جاخالی‌های تاریخی آغاز خلقت از همان اسطوره‌هایی استفاده کند که اتفاقاً با خردورزی و عقلانیت هم جور در نمی‌آید؛ اما برای حل این مشکل هم بیشتر دست به تأویل زده است.

درباره‌ی ارزش کتاب از دید اسطوره‌شناسی، استاد شفیعی کدکنی می‌نویسد: «بخش عظیمی از این کتاب وقف بر مسائلی شده است که یا تمام یا بخش‌هایی از آن، حوزه‌ی مطالعات مربوط به اساطیر است و مؤلف خود، گاه به تطبیق این اساطیر می‌پردازد و سلیمان و جمشید یا ابراهیم و فریدون و یا نمرود و ضحاک را مقایسه می‌کند» (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، صص ۹۸-۹۹).

مقدسی در ذکر پادشاهان پیشدادی ایران، مانند فردوسی، کیومرث را نخستین پادشاه می‌داند و برخی اسطوره‌ها را که پیرامون او روایت شده است می‌آورد؛ البته او را با ادیس پیامبر و نیز آدم ابوالبشر مقایسه و تطبیق می‌نماید. وی در کتاب خود - همچون فردوسی - از سیامک، هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، افراسیاب، رستم و کیخسرو - که همه مربوط به دوران اساطیری تاریخ ایران اند - یاد کرده و به اعمال و رفتار آن‌ها که اسطوره‌ای است با اعجاب نگریسته است و در بیشتر موارد، آن‌ها را با پیامبران، اولیا و یا قهرمانان سامی - که از برخی از آنان در قرآن هم یاد شده است - مقایسه و تطبیق کرده است (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، صص ۴۹۹-۵۰۶). در این جا نمی‌خواهم دیدگاه‌های مقدسی را درخصوص تطبیق و مقایسه‌ی اشخاص و

قهرمانان و یا امور اسطوره‌ای ایرانی با سامی نقد کنم و بگویم که آنچه در روایات سامی درخصوص این موضوعات آمده نیز رنگ اسطوره‌ای دارد و بحث را طولانی کنم؛ فقط تکرار و تأکید می‌کنم که مقدسی و یا هر کس دیگر برای نوشتن چنین تاریخی ناچار است از اسطوره‌ها استفاده کند و از این منظر است که پیوند اسطوره و تاریخ برای ما بیشتر معلوم می‌شود.

شایسته‌ی یادآوری است که مقایسه و تطبیق قهرمانان و یا امور تاریخی و اسطوره‌ای با هم طبیعی به نظر می‌رسد، چنان که «اسپنسر، فیلسوف انگلیسی سده‌ی هجدهم میلادی می‌گوید: اساطیر یادی از حوادث تاریخی است و خدایان و قهرمانان، مظهر سلاطین یا پهلوانانی هستند که در گذشته می‌زیسته و از خود در اذهان آیندگان خاطره‌های خوش یا ناخوش به جا گذاشته‌اند» (عفیعی، ۱۳۷۰: ص ۳۴۷).

نکته‌ی دیگر که می‌تواند جنبه‌ی دیگری از ارتباط اسطوره و تاریخ را به ما نشان دهد، توجه به ریشه‌ی واژگانی اسطوره و تاریخ در زبان‌های یونانی و لاتین و غیره است. بهار درباره‌ی ریشه و معنای اسطوره می‌گوید: «... این واژه‌ی عربی [= اسطوره] خود وام‌واژه‌ای است از اصل یونانی historia به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ...» (بهار، ۱۳۸۶: ص ۳۴۳).

بابک احمدی درباره‌ی ریشه و معنای یونانی تاریخ می‌نویسد: «واژه‌ی یونانی historia چندین معنا داشت. مهم‌ترین آن‌ها «پژوهش» بود و بعد «دانش»، «علم»، «شرح نوشتاری پژوهش‌ها»، «گزارش»، «روایت» و «تاریخ رویدادها» (احمدی، ۱۳۸۷: ص ۳).

قابل توجه است که صورت لاتین، فرانسوی، ایتالیایی و انگلیسی داستان نیز با اسطوره و تاریخ (در زبان‌های یونانی و...) هم‌ریشه است و نزدیکی و شباهت آشکاری دارد؛ بابک احمدی در این باره می‌نویسد: «در زبان فارسی میان دو واژه‌ی «تاریخ» (به معنای روایت تاریخی) با «داستان» (و مترادف‌های آن چون «حکایت»، «قصه» و «افسانه») هیچ شباهت صوتی‌ای وجود ندارد.



اسب تروا

مشترک قوم و جماعتی است در دورانی معین درباره‌ی هستی و گیتی، مرد (انسان)، خویش و بیگانه و آفاق و انفس که به شکل داستان بازگو شده است...» (آیدنلو، ۱۳۸۶: ص ۱۵-۱۶، به نقل از بهمن سرکاراتی، «اسطوره های عصر ما را آیندگان خواهند خواند»، نهمی فرهنگ سال دوم، شماره‌ی ۳، ص ۸۵).

تاریخ هم روایت می‌شود. تاریخ‌نگار برای بیان حوادث تاریخی، ابزاری جز روایت در دست ندارد. در تعریفی که پیش از این از روایت آمد، روایت «نقل رشته‌ای از حوادث واقعی و تاریخی یا خیالی...» توصیف شده بود؛ آنجا که از حوادث واقعی و تاریخی سخن به میان می‌آید با روایت تاریخی سروکار داریم و آنجا که بحث خیال و تخیل به میان می‌آید وارد حوزه‌ی داستان و آثار ادبی می‌شویم. برخی حتی معتقدند که «تاریخ در حقیقت چیزی جز روایت نیست» و در توضیح این موضوع می‌گویند که «ما برای بازسازی گذشته، تنها چیزی که در اختیار داریم، روایت است؛ چه به شکل متن باقی مانده باشد و چه به صورت شئی. هر دوی این‌ها آکنده از روایات نوشته و نانوشته هستند» (اسماعیلی، ۱۳۸۸: ص ۵).

مسأله‌ی روایت در تاریخ از مباحث مهم فلسفه‌ی تاریخ نیز به‌شمار می‌رود؛ چنان‌که **جاناتان کالر** در کتاب نظریه‌ی ادبی می‌نویسد: «فیلسوفان تاریخ... حتی این بحث را مطرح کرده‌اند که تبیین تاریخی نه از منطق علیت علمی که از منطق داستان تبعیت می‌کند: درک انقلاب کبیر فرانسه یعنی فهم روایتی که نشان می‌دهد چطور یک رخداد به رخداد دیگر انجامید» (کالر، ۱۳۸۵: ص ۱۱۲)؛ اما «مفهوم تاریخ به‌مثابه‌ی روایت را نخستین بار، هایدن وایت آمریکایی، متخصص در فلسفه‌ی تاریخ مطرح کرد» (سوترمایستر، ۱۳۸۷: ص ۴). خلاصه‌ی دیدگاه وایت درباره‌ی تاریخ و روایت را **بابک احمدی** بدین شرح آورده است که: «هایدن وایت به شیوه‌ای نوآورانه و تحریک‌آمیز نشان می‌داد که ما در بررسی‌های تاریخی به علم تاریخی دست نمی‌یابیم، بل از راه روایت و خیال‌پردازی، تخیل تاریخی را در اختیار دیگران می‌گذاریم» (احمدی، ۱۳۸۷: ص ۱۶۵). گرچه بر این دیدگاه وایت که تاریخ را تخیلی می‌داند، نقدهایی هم شده است (برای نمونه ر. ک به: حاتمی، ۱۳۸۷: ص ۷۹) و تخیل بیشتر با آثار هنری و ادبی پیوند می‌یابد، اما تاریخ‌نگار نیز برای نقل وقایع تاریخی، همچنان که از ابزار روایت استفاده می‌کند، خواهان‌خواه از تخیل خود نیز استفاده می‌برد؛ چنان‌که و. ونت، فیلسوف و روان‌شناس آلمانی، با تأکید بر تخیل اسطوره‌پرداز، شاعر و مورخ، به پیوند اسطوره و تاریخ اشاره کرده می‌گوید: «... در واقع آنچه جوهر یا ذات اسطوره محسوب می‌شود این است که اسطوره آفریده‌ی تخیل است و در التقای سه جریان: تبیین پدیده‌های طبیعت، قصه‌های سرگرم‌کننده و افسانه‌های پهلوانی قرار دارد و در نتیجه، زاده‌ی طبع شاعران و مورخان است» (باستید، ۱۳۷۰: ص ۲۱). گرچه ونت در اینجا نمی‌گوید که وقایع تاریخی زاده‌ی طبع مورخ است، اما می‌توان این برداشت را داشت که تخیل مورخ هم بسته و راکد نیست و همچنان که در به‌وجود آمدن اسطوره‌ها نقش داشته است، چه بسا در بازسازی و نقل وقایع تاریخی نیز تأثیر بگذارد. البته بدیهی است که تخیل نه تنها بر تاریخ‌نگاری، بلکه بر همه‌ی امور بشری تأثیرگذار است؛ چنان‌که مولانا در این باره می‌فرماید: «نیست‌وش باشد خیال اندر روان / تو جهانی بر خیالی بین روان» (مثنوی، ص ۸).

در باب تاریخ و روایت، بابک احمدی در رساله‌ی تاریخ یک فصل از کتاب خود را (فصل سوم) به این موضوع اختصاص داده و در پیرامون این بحث کندوکاو

اما در زبان لاتین واژه‌ی storia به هر دو معنای داستان و روایت تاریخی به کار می‌رفت. همچنین امروز در زبان فرانسوی واژه‌ی histoire و در زبان ایتالیایی واژه‌ی storia، به هر دو معنا به کار می‌روند. در انگلیسی هم میان history و story نزدیکی و شباهت آشکار است. هرچند ما در فارسی شباهتی میان شکل دو واژه‌ی «تاریخ» و «داستان» (و مترادف‌های آن) نمی‌بینیم، اما شباهت معنایی این دو همواره مطرح بوده است. در بسیاری از متون تاریخی ادبیات قدیم ما روایت تاریخی، «حکایت»، «داستان»، «قصه» و مانند این‌ها خوانده شده است...» (احمدی، ۱۳۸۷: صص ۱۴۰-۱۴۱).

فارغ از تفاوت‌های آشکاری که میان اسطوره و تاریخ و داستان وجود دارد، می‌خواهم بر یکی از این شباهت‌ها و اشتراک‌های آن‌ها یعنی «روایت» - که در اینجا حکم حلقه‌ی اتصال و ارتباط اضلاع این مثلث به هم را برای ما دارد - تأکید و تکیه نمایم.

در واژه‌نامه‌ی هنر داستان‌نویسی تعریف ساده و روشنی از «روایت» آمده است که پیش از پرداختن به بحث اصلی ارتباط اسطوره و تاریخ از منظر «روایت» بهتر است پیش چشم ما باشد. «روایت نقل رشته‌ای از حوادث واقعی و تاریخی یا خیالی است به نحوی که ارتباطی بین آن‌ها وجود داشته باشد. در بلاغت جدید، روایت به‌عنوان یکی از انواع بیان محسوب می‌شود و تعریف آن چنین است: روایت، نوعی از بیان است که با عمل، یا سیر حوادث در زمان و با زندگی در حرکت و جنب‌وجوش سر و کار داشته باشد؛ روایت به سؤال «چه اتفاق افتاد؟» جواب می‌دهد و داستان را نقل می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۷۷: صص ۱۵۰-۱۵۱).

اکثر اسطوره‌پژوهانی که تعریفی از اسطوره به دست داده‌اند به مسأله‌ی روایت در اسطوره نیز اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه اسماعیل‌پور در تعریف اسطوره می‌نویسد: «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌های نمادین درباره‌ی ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به‌طور کلی جهان‌شناختی که یک قوم به‌منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد؛ اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم‌انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا از میان خواهد رفت، و در نهایت، اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است...» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ص ۱۳). و یا میرچا الیاده می‌گوید: «اسطوره، روایتگر تاریخ مقدس است...» (الیاده، ۱۳۸۸: ص ۹۶).

چنان‌که از تعریف‌های اسطوره برمی‌آید کار اسطوره روایتگری است، چیزی یا مسأله‌ای یا تاریخی و... را برای ما روایت می‌کند. مسأله‌ی روایت در مباحث اسطوره‌شناسی - به‌ویژه آنجا که در پی نشان دادن پیوند اسطوره با ادبیات و با تأثیر بر آن هستند - چنان مهم است که برخی را بر آن داشته است تا بگویند: «بشر از درون آن [اساطیر] در قلمرو ادبیات، شعر، حماسه، تغزل، تراژدی و کمدی، اصول هنر روایت داستان را یافت» (بولفینچ، ۱۳۷۷: مقدمه‌ی مترجمان، ص ۳۱).

سرکاراتی نیز در تعریفی که از اسطوره به دست می‌دهد به جنبه‌ی داستانی آن که با روایت ارتباط تام و تمام دارد اشاره کرده است؛ وی چنین می‌گوید: «هرگاه بخواهیم تعریفی کوتاه و ناگزیر و نارسا از اسطوره ارائه کنیم، می‌توان گفت: اسطوره اساساً نوعی از حکایات و بازگویی است. داستانی است سنتی که ضمن آن، تصاویر ذهنی گروهی انسان از جهان برون و روابط ناظر بر آن به یاری الفاظ و کلمات نمودار شده است. به عبارت دیگر اسطوره پنداشت‌های

## اسطوره با تاریخ و باستان‌شناسی پیوند وثیق و محکمی می‌یابد، به طوری که مورخ و یا باستان‌شناس برای تکمیل مطالعات خود و به دست آوردن اطلاعات بیشتر و نیز پر کردن جاخالی‌ها و مجهولات زمانی و تاریخی که دیگر اسناد تاریخی و باستان‌شناسی پاسخ‌گوی آن‌ها نیست، از اسطوره‌ها استفاده می‌کند

نیز گردیده است، به طوری که امروزه ما شاخه‌ای به نام «نقد کهن‌الگویی» را در نقد ادبی می‌شناسیم.

یکی از بحث‌هایی که در مطالعات اسطوره‌شناسی وجود دارد، مسأله‌ی کهن‌الگو است؛ در واقع کهن‌الگو با اسطوره پیوند وثیقی دارد، بدین نحو که کهن‌الگو درنمایه‌ی اسطوره است که در قالب نمادها ظهور پیدا می‌کند. یونگ درباره‌ی ارتباط اسطوره و کهن‌الگو - و تأثیری که کهن‌الگو بر تمام ادوار تاریخ می‌گذارد - می‌گوید: «کهن‌الگوها اسطوره‌ها، ادیان و فلسفه‌هایی را پدید می‌آورند که بر ملت‌ها و تمامی ادوار تاریخ، تأثیر می‌گذارند و هر کدام را متمایز می‌کنند» (یونگ، ۱۳۸۶: ص ۱۱۲)؛ و یا جوزف کمپبل در این باره می‌گوید: «کهن‌الگوها، اشکال و تصاویری برخاسته از ذات جمعی هستند که عملاً در تمام جهان، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی اسطوره‌ها می‌باشند...» (کمپبل، ۱۳۸۸: ص ۲۸). به عبارت ساده‌تر می‌توان اسطوره را فرم و شکل و یا ظرفی در نظر گرفت که کهن‌الگو محتوا و اجزا و یا مظروف آن به‌شمار می‌رود.

کهن‌الگو بحثی بسیار طولانی و نسبتاً پیچیده و در برخی موارد مبهم دارد که تقریباً در اکثر آثار یونگ و شاگردان و پیروان او به چشم می‌خورد. (البته این که گفتم اکثر آثار یونگ، مقصودم آن دسته‌ی آثار است که به فارسی ترجمه شده است و یا در نشریات و کتاب‌های مختلف از او و یا پیروان او مطلبی درباره‌ی کهن‌الگو و ناخودآگاه جمعی نقل شده است و نگارنده که خود مشغول پژوهشی درباره‌ی کهن‌الگو هستم بنا به نیاز به اکثر این آثار و دیدگاه‌ها و نقدها مراجعه کرده‌ام). همچنین در بسیاری از کتاب‌های نقد ادبی با اشاره به دیدگاه‌های یونگ این بحث دنبال شده است که در اینجا برای پرهیز از اطاله‌ی کلام، از آن می‌گذریم.

اما ارتباط کهن‌الگو و تاریخ را یونگ در خلال ارائه‌ی دیدگاه‌های خود برای اثبات کهن‌الگو برای ما معلوم می‌نماید. آنتونیو مورنو که خود از پیروان یونگ است و کندوکاو فراوان در آثار یونگ کرده است، کتابی هم در تحلیل دیدگاه‌های یونگ با عنوان یونگ، خدایان و انسان مدرن نوشته است، درباره‌ی نگاه یونگ به تاریخ - و ارتباط کهن‌الگو با تاریخ از نظر او - می‌نویسد: «...روش یونگ بدین‌سان تاریخی است. الگوی جمعی رفتار خاصِ سرنمون‌ها [= کهن‌الگوها] مستلزم گونه‌های همشکلی و همگنی در طول اعصار است و این همگونگی تنها از طریق آزمودن منابع تاریخی و مقایسه‌ی این منابع با مشاهدات الگوی رفتار انسان معاصر اثبات‌شدنی است. به بیانی دیگر، الگوهای دریافت و رفتار، چه قدیم چه جدید، ناگزیر می‌باید تشابهات و خصایص مشترکی ارائه دهند» (مورنو، ۱۳۸۶: ص ۸).

مراجعه به متون و اسناد تاریخی و مطالعه‌ی عمیق آن‌هاست که به ما نشان

دهده است. وی در ابتدای فصل می‌نویسد: «تاریخ‌نگار رویدادی تاریخی را روایت می‌کند. داستان‌نویس قصه‌ای خیالی (چون آناکاریندی تولستوی) را روایت می‌کند. نویسنده‌ی یک رمان تاریخی (چون جنگ و صلح تولستوی) داستانی را که ترکیبی است از فضاها و شخصیت‌های واقعی، روایت می‌کند. تاریخ‌نگار و رمان‌نویس کاری مشابه انجام می‌دهند، یعنی گزارشی روایی فراهم می‌آورند. گزارش تاریخی و گزارش داستانی از یک قماش‌اند، چون دست آخر گزارش‌هایی از کنش‌های انسانی‌اند، وضعیت‌های ثابت و متغیر را توصیف می‌کنند و از موقعیت‌های انتقالی سخن می‌رانند» (احمدی، ۱۳۸۷: ص ۱۳۹). همچنین گفتار براهنی نیز ما را به سمت ارتباط تاریخ و اسطوره و داستان بر مبنای وجود عنصر روایت در آن‌ها رهنمون می‌شود. آنجا که می‌گوید: «من داستان را شامل هر نوع نوشته‌ای می‌دانم که در آن، ماجراهای زندگی به صورت مسلسل گفته شود. این طرز تلقی از داستان، بدان اشتمالی وسیع خواهد داد، به این معنا که داستان هم شامل حکایت و افسانه و اسطوره (خواه منظوم خواه منثور) خواهد بود و هم قصه به معنای امروزی آن (یعنی رمان)» (رضا براهنی، قصه‌نویسی، ص ۴۰، به نقل از خدیش، ۱۳۸۷: ص ۱۰). گرچه براهنی سخنی از تاریخ و روایت به میان نمی‌آورد، اما گفتن ماجراهای زندگی به صورت مسلسل، بیانگر روایت رویدادهای تاریخی نیز می‌تواند باشد؛ زیرا تاریخ نیز پر است از ماجراها و سرگذشت‌های زندگانی بشر که به صورت مسلسل و پشت سر هم و مرتبط با هم گفته می‌شود و همین طرز بیان را «روایت» می‌نامند.

از گفته‌های احمدی و براهنی درباره‌ی ارتباط روایت با تاریخ و داستان، می‌توانیم بدین نتیجه برسیم که اسطوره‌پردازان هم برای نقل اسطوره ناچارند روایتگری کنند و ابزاری جز روایت ندارند، از این رو اسطوره - به جز ریشه‌ی واژگانی - در شکل و نحوه‌ی بیان نیز به تاریخ و داستان نزدیک می‌شود و با آن‌ها مشابهت و پیوند پیدا می‌کند.

از دیگر مواردی که ارتباط اسطوره و تاریخ را به ما نشان می‌دهد، توجه به مسأله‌ی ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهاست. چنان که می‌دانیم ناخودآگاه جمعی، یکی از موضوعات مهمی است که در روان‌شناسی تحلیلی یونگ مطرح شده است. کهن‌الگو (archetype) را نیز یونگ بر اساس مطالعات عمیقی که بر روی اسطوره‌ها داشت، شرح و بسط داد و وارد روان‌شناسی خود کرد؛ ارتباط کهن‌الگو و ناخودآگاه جمعی نیز از اینجاست که یونگ کهن‌الگو را یکی از محتوای ناخودآگاه جمعی به‌شمار می‌آورد (ر.ک به: مورنو، ۱۳۸۶: ص ۶؛ اسنودن، ۱۳۸۷: ص ۸۰؛ وزیرنیا، ۱۳۸۰: ص ۵۸). شایسته‌ی یادآوری است که دیدگاه‌های یونگ درباره‌ی ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو وارد نقد ادبی

مقایسه و تطبیق قهرمانان و یا امور تاریخی و اسطوره‌های با هم طبیعی به نظر می‌رسد، چنان‌که اسپنسر می‌گوید: اساطیر یادی از حوادث تاریخی است و خدایان و قهرمانان، مظهر سلاطین یا پهلوانانی هستند که در گذشته می‌زیسته و از خود در اذهان آیندگان خاطره‌های خوش یا ناخوش به جا گذاشته‌اند

## اسطوره و تاریخ

- بهار، مهرداد (۱۳۸۶). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- حاتمی، حسین (۱۳۸۷). «تاریخ و روایت»: کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۲۴، شهریور؛ صص ۷۴-۷۹.
- حسن‌زاده، علیرضا و ملک‌زاده مهرداد (۱۳۸۱). «مروری بر تاریخ و گرایش‌های اسطوره‌شناسی در ایران» (گفت‌وگو با کامران فانی): کتاب ماه هنر، شماره‌ی ۵۱-۵۲، آذر و دی؛ صص ۱۴-۲۳.
- خدیش، پگاه (۱۳۸۷). ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی. تهران: علمی و فرهنگی.
- سوترمایستر، پل (۱۳۸۷). «تاریخ به‌مثابه‌ی روایت». ترجمه‌ی حبیب‌الله اسماعیلی؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۲۴، شهریور؛ صص ۴-۷.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۱). بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی، تهران: امیرکبیر.
- عقیقی، رحیم (۱۳۷۰). «شخصیت‌های اساطیری شاهنامه»: فردوسی و شاهنامه (مجموعه‌مقالات)، به کوشش علی‌دهباشی. تهران: مدبر، صص ۳۴۷-۳۵۷.
- کمپبل، جوزف (۱۳۸۸). قهرمان هزارچهره. ترجمه‌ی شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.
- کالر، جان‌اتان (۱۳۸۵). نظریه‌ی ادبی. ترجمه‌ی فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز.
- مقدسی، ابونصر محمد بن طاهر (۱۳۸۶). آفرینش و تاریخ. ج ۱. ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۸۶). یونگ، خدایان و انسان مدرن. ترجمه‌ی داریوش مهرجویی. تهران: مرکز.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۲). مثنوی معنوی. تهران: هرمس.
- مؤذن جامی، محمدمهدی (۱۳۸۸). ادب پهلوانی. تهران: ققنوس.
- میرصادقی، جمال و ذوالقدر، میمنت (میرصادقی) (۱۳۷۷). واژه‌نامه‌ی هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهنار.
- نولدکه، تئودور (۱۳۸۴). حماسه‌ی ملی ایران. تهران: نگاه.
- واحد دوست، مهوش (۱۳۸۱). رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی. تهران: سروش.
- (ولند، ر. کس) (زیر نظر) (۱۳۸۷). دانشنامه‌ی اساطیر جهان. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: اسطوره.
- وزیرنیا، سیمیا (۱۳۸۰). «مورنو، یونگ و نگاهی به اعماق» کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۴۳، صص ۵۸-۶۱.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۶). شناخت اساطیر ایران. ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۶). انسان و سمبول‌هایش. ترجمه‌ی محمود سلطانی. تهران: جامی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۷). سمینار یونگ درباره‌ی زرتشت نیچه. ترجمه‌ی سپیده حبیب. تهران:

می‌دهد الگوهای کهن و نمونه‌های ازلی که در آغاز آفرینش شکل گرفته‌اند و در اسطوره‌ها بوده‌اند، چگونه در میان ملل مختلف جهان تکرار شده‌اند. شایان توجه است که تکرار شدن کهن‌الگوها از روی سرمشق‌ها و نمونه‌های ازلی و کهن، یکی از شاخص‌های اصلی آن‌ها به‌شمار می‌رود؛ یونگ خود در این باره می‌گوید: «کهن‌نمونه‌ها به‌طور کلی عبارت‌اند از انگاره‌هایی که مظهر موقعیت‌های ویژه، با اهمیت حیاتی و کاربردی‌اند و بارها در روند تاریخ خود را تکرار کرده‌اند» (یونگ، ۱۳۸۷: ص ۷۹). همین اهمیت کهن‌الگوها و ضرورت کشف آن‌هاست که کار تاریخ‌نگار را نیز دشوار می‌کند؛ بابک احمدی در این باره می‌نویسد: «تاریخ‌نگاری راه‌یابی به قلمرو ناخودآگاه جمعی است و همین نکته دشواری عظیم این شاخه از کار فکری را نشان می‌دهد» (احمدی، رساله‌ی تاریخ، ص ۱۹). پیش از این گفتیم که یکی از محتواهای ناخودآگاه جمعی کهن‌الگو است؛ از این رو تاریخ‌نگار باید کهن‌الگوها را کشف کند؛ اما بدون شناخت اسطوره‌ها نمی‌تواند کهن‌الگوها را معلوم نماید؛ بنابراین، کار مورخ بسیار دشوار است؛ زیرا او باید در روند روایت حوادث تاریخی به اعمال و رفتار انسان‌ها در جوامع گذشته توجه نشان دهد که این امر مستلزم وارد شدن در مطالعاتی در زمینه‌ی روان‌شناسی نیز می‌باشد؛ پس هم‌چنان‌که تاریخ با اسطوره ارتباط دارد با روان‌شناسی نیز ارتباط می‌یابد و این ارتباط را افزون بر دلایل متعددی که می‌توان در این میان برشمرد، باید از نقش مهم و اساسی کهن‌الگو در این حوزه‌های علمی - یعنی اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ - دریافت کرد.

### کتابنامه

- احمدی، بابک (۱۳۸۷). رساله‌ی تاریخ. تهران: نشر مرکز.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷). اسطوره، بیان نمادین. تهران: سروش.
- اسماعیلی، حبیب‌الله (۱۳۸۸). «تاریخ و روایت»: گفت‌وگو با دکتر مهدی فرهنگی منفرد و دکتر علی‌اصغر سلطانی؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۳۵، مرداد، صص ۳-۱۱.
- اسنودن، رود (۱۳۸۷). خودآموز یونگ. ترجمه‌ی نورالدین رحمانیان. تهران: اشیان.
- البیاض، میرچا (۱۳۸۸). مقدس و نامقدس، ماهیت دین. ترجمه‌ی بهزاد سالکی. تهران: علمی و فرهنگی.
- آموزگار، ژاله (۱۳۸۱). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶). از اسطوره تا حماسه: هفت گفتار در شاهنامه پژوهی. مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد.
- باستید، روزه (۱۳۷۰). دانش اساطیر. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: توس.
- بولفینچ، تامس (۱۳۷۷). عصر افسانه. ترجمه‌ی مهداد ایرانی و کافیه نصیری. تهران: قطره.